

شعر در ایران

۳

(ه) چاهه شاه بهرام :

دیگر از آثار منظوم هجائی قطعه ایست موسوم به (آبرمتن ی شه وهرامی ورژاوند) یعنی : (اندر آمدن شاه بهرام مقدس) و این قطعه از آثار زردشتی بعد از اسلام است که در ایران سروده شده لیکن چون کاملاً باقتضای اشعار عصر ساسانی گفته شده ما آنرا جزء آثار شعری ساسانی قرار دادیم .

این قطعه در اصل اشعار ۱۳ هجائی بوده ، ولی در آن ، ظاهراً تحریفهائی شده و قسمتهائی از آن از انتظام افتاده است .

این قطعه درمژده ظهور موعود مزدیسنا و طلوع شاه بهرام ورژاوند است و در ضمن شکایات ملت زردشتی را از حمله نازیبان شرح میدهد ، و بیاد پریشانی تخت و تاج ساسانی ندبه و نوحه میکند .

تفاوتیکه این قطعه با اشعار قدیم ساسانی دارد آنست که دارای قافیه است ، و ما در موضوع قافیه و اینکه از چه زمان قافیه در شعر های هجائی رسم شده است بعد صحبت خواهیم داشت .

اینجا چند شعر از آن چاهه را برای نمونه مینگاریم ^۱ :

ایده ت بوات کذ پیکسی آید اچ هندوکان

کذ مت هانی شه وهرام اچ دو تک کیان .

کذ پیل هست هزار اپر سر آن سر هست پیلپیان

کذ آراستک درفش دارد پو اوینی هوسروان .

- پیش لشکر برند پو سپاه سرداران .
- مرتی بسیل^۱ اپایت کردن زیرک ترگمان^۲ .
- کند شوت برگویت پو هندوکان .
- کند اماخ چی دیت اچ دشت ی تازیگان .
- اپر ایوک گروه^۳ دین و زار کرد و برفت -
- شاهان شاهیه اماه اچ هیری اویشان .
- چیگون شیدا دین دارند چیگون سک خورند نان .
- بر گرفتند پاتخشائیه ی اچ هو سروان الخ .

ترجمه این شعرها :

- چنین باد، که بیکی آید از هندوستان .
- که آمد آن شاه بهرام از دوده کیان .
- کجا پیل هست هزار و بر سر هر پیل هست پیلبان .
- کجا آراسته درفش دارد بائین خسروان ،
- پیشایش لشکر برند بهمراه سپهسالاران .
- مردی گسیل باید کردن زیرک و ترجمان .
- که رفته و بگوید به مرده هندوستان .
- که ما چه یدیم از دشت تازیان .
- با گروهی اندک دین خود را منتشر کرد و رفت -
- شاهنشاهی ما بسبب ایشان .

۱ - اصل این لغت : وسی بضم اول است که بعد (کسی - کسیل) شده ولی اینجا آنرا (بسی) با باء ایجاد آورده اند .

۲ - کنذا . . . و میرساند که ترجمان در اصل فارسی است و معرب شده . . . با لغت دیگریست ؟

۳ - دروا و دروغ ، هم خوانده میشود و این بیت قدری پیچیده است .

و) سرود کرکوی :

یکی دیگر از آثار برجسته ادبی ساسانی که بنظم هجائی با مراعات قافیه گفته شده است، سرود کرکوی میباشد.

سرود کرکوی از برکت وجود کتاب قدیمی و مهم تاریخ سیستان باقی مانده و بدست ما رسیده و اگر چه قدری در آن تحریف بعمل آمده، لیکن باز بسیار جالب توجه و مفید است و نیز نقرائنی چند که جای گفتارش اینجا نیست از اشعار صحیح و مسلم ساسانی است.

این قطعه از اشعار شش هجائی است، و در آنشکده کرکوبه واقع در مملکت قدیم سیستان این سرود خوانده میشده است و تاریخ سیستان فصلی خاص در باره این سرود ایراد کرده است هر کس خواهد بآنجا رجوع کند. این سرود ظاهراً بزبان دری است نه پهلوی، زیرا اطلاع داریم که در مشرق ایران زبان ادبی دری بوده و طبعاً این شیوه مملکت جنوبی خراسان را هم متأثر میساخته است.

سرود کرکوی :

فُرخت بادا روش	،	خنیده گرشاسب هوش
همی پر است از جوش	،	[۱] نوش کن می [۱] نوش
دوست بد [۲] آگوش	،	به آفرین نهاده [نه؟] نوش
همیشه نیکی کوش	،	[که] دی گذشت ودوش
شاها خدا یگانا	،	به آفرین شاهی

ترجمه آن :

افروخته بادا روشنائی	،	عالمگیر باد هوش گرشاسب
همی پر است از جوش	،	نوش کن می نوش
دوست بدار در آغوش (؟)	،	بآفرین نه گوش
همیشه نیکی کن و نیکو کار باش	،	که دیروز و دیشب بگذشت

شاهای خدایگانا، با آفرین شاهی ...

(ز) شعر بهرام گور :

در کتب تذکره مینویسند که بهرام گور شعری گفته است، و آن شعر را اولین شعر فارسی می‌شمارند و با عروض عرب تطبیق میکنند و باختلاف مینویسند:

منم آن شیر یله، منم آن ببر گله! نام من بهرام گور، کنیتم بوجبله!
و یا :

منم آن پیل دمان و منم آن شیر یله! نام من بهرام گور و پدرم بوجبله!
و یا :

باقسام دیگر که در کتب ضبط است ...

و مطابق تحقیقاتی که گذشت، پیش از بهرام گور در ایران شاعرانی بوده اند، و نیز معلوم کردیم که شعر در ایران ساسانی مطابق عروض عرب نبوده است و بلاشک در عهد بهرام گور قافیه هم نداشتند - ازین گذشته کلمه (بهرام گور) و نسبت آن بکسی که نامش (ورهران) بوده و نسبت (ابوجبله) بکسی که زبان عرب هم قطعاً نمیدانسته و محتاج بدانستن آن نبوده و از پاکترین عرق اریائی آسیا و شاهزاده ایرانی بل شاهنشاه آسیا بوده است از همه مضحک تر است! این بیچارگان که این شعر را باین شکل مضحک جعل کرده اند، فریب افسانه رفتن بهرام بحیره را خورده و با خود گفته اند که چون شاهزاده بحیره رفته و در نزد پادشاه عرب پرورش یافته است بلاشک عربی یاد گرفته! و با اعراب بادیه آمیزش میکرده و مانند اعراب کنیه (ابی جبله) نیز بروی خود نهاده و خوشحال بوده است که تازه يك یا عرب حسابی شده است آنوقت این شعر را گفته! ...

عجیب آنکه بعضی تذکره نویسان شعر عربی هم باونسبت میدهند و مقدم همه عوفی است^۲ و گویند من دیوان عربی بهرام را دیده ام و از آن شعر نوشته ام و دو

۱ - عوفی گویند: از راه ضرورت بیادیه رفت (؟) و نشو و نما او در میان اعراب

انفاق افتاد و بر دقایق لغت عرب واقف و عارف گشت . .

۲ - و او را شعر نازیبست بغایت بلیغ و اشعار او مدونست و بنده در کتابخانه سر رت

بازارچه بخارا دیوان او دیده است . . (ابواب الایاب ج ۱ ص ۱۹ طبع لندن)

قطعه هم شعر عربی باو نسبت میدهد^۱ و پیداست که کتابی بوده است در داستان بهرام مشحون بنظم و نثر که از فارسی عبری ترجمه شده و عوفی آرا خواننده و خیال کرده است که برامتی این شعرها از خود بهرام است!

حقیقه اینست که شاهزاده ایرانی هر چند بحسب معروف در نزد ملك حیره پرورش یابد باز از دربار بزرگ طیسفون مؤبد و هیرید و اندرزید و آموزگاران و ندیمان و سرداران دانشمند در خدمت او میگمارند و نمیگذارند ولیعهد ایران در میان بادیه عرب با بومیان محشور گردد تا بقول عوفی بدقایق لغت عرب واقف و عارف شود؟ ... و از این گذشته دلایلی داریم که بزرگان و اعیان ایران از ساختن شعر خود داری دانته اند و اگر هر آینه این خورداد به شعری از بهرام یاد نمیکرد ما نسبت شعر پهلوی را نیز بآن پادشاه روا نمیداشتیم ...

قول ابن خرداداد^۲:

« و مدینه دماوند شلنبه . قال بهرام جور :

منم شیر شلنبه و منم ببر تله^۳

ظاهراً اصل پهلوی آن چنین بود، است :

من اوم شیری شلنبهک اومن اوم ببری یلمک

یعنی : من هستم شیر بیته شلنبه ، و من هستم ببر آزاد ، و این شعر به وزن هفت هجائی است و یک بیت تمامست ، و چون تذکره نویسان آنرا با اوزان عروضی مطابق نیافته اند ، از پیش خود برای آن اوزانی باختلاف روایات تراشیده اند و سپس بتصور آنکه بیت مزبور یک مصراع است ، مصراع دیگری که شامل نام (بهرام جور) و شامل کنیه (بوجبله) باشد بر آن افزوده اند^۴ ، و همین نکته که روایات شعر مذکور در بحر رمل ولی باز حاقهای مختلف آمده است ، نیز یکی از جوهری است که موضوع بودن این شعر را تأیید میکند و اگر هر آینه اصل و حقیقتی داشته باشد ، همان روایت ابن خرداداد است ، که میفرساند بهرام نامی چنین شعری گفته است و طرز و شیوه شعر هم قدیمی بودنش را مدلل میسازد ، و اینهم معلومست که نواحی دماوند

۱ - (باب الالباب ج ۱ ص ۲۰) ۲ - حاشیه نسخه بدل: یاه (الممالک والمسالک طبع لیدن ص ۱۱۸)

۳ - تعابلی هم آنرا قدیمی شوش نقل کرده است (غرر مالک الفرس)

در عهد قدیم بمرا تپ از امروز پر بیشه تر و بلکه شاید این صفحات تا حدود طهران و شمیرانات در آن عصور مشتمل بر جنگل های انبوه و جزء جنگل بزرگ مازندران بوده است ، چنانکه درباره ری مینویسند : تربتها تربة دیلمیه . . . یعنی سرزمین ری دارای طبیعت گیلان است .

آمدیم بر سر شعر بهرام که در تذکره ها ضبط است ، اقوی دلیل بر غلط بودن مصراع ثانی و مجعول بودن آن چنانکه اشارتی رفت ، آنست که کلمه بهرام دراصل مصحف کلمه اوستائی (ورثرشته) است که معنای آن کشندۀ اژدها باشد ، و این اسم بتصحیف (ورهرانه) و بعد (ورهراجم) و سپس (وهرام) و بعدها در عصر اسلامی (بهرام) شده است ، لیکن در زمان ساسانیان این نام را بهرام نمی گفتند و (ورهران) میگفتند ، بر روی سکه شاهنشاهان ساسانی که بهرام نام داشته اند عموماً (ورهران) نوشته شده است نه بهرام - پس چگونه میشود که ورهران خود را (بهرام) بخواند ؟ و اگر مدعی شوند که شاید اصل بهرام در شعر مزبور ورهران بوده است میگوئیم که تلفظ (ورهران) بر خلاف وزن و بحر است که ادعا میکنند و ببحر رمل مذکور این نام درست نمی آید . علاوه بر این لغت (گور) بدون شك لقبی است که بعدها یا در غیاب بان پادشاه داده شده و مردم این نام را بوی نهاده اند ، نه خودش ، چه نظیر ندارد که شاهنشاهان ساسانی این گونه لقبهای نامطلوب که دلالت بر عظمت یا عمل صواب یا لفظ ممدوحی نمیکند بر خود بگذارند و بدان مباحثات ورزند ، مثل اینکه لقب (دفر) یا (بزهرگر) بر یزدگرد ائیم یا (هوبه سنبا) بر شاپور ذوالا کتاف یا (انوشک روان) بر خسرو اول و غیره همه را دیگران و غالباً پس از وفات بر آنها نهاده اند و همچنانست لقب (گور) برای بهرام گور ، و غریب تر ازین کنیه عجیب و غریب (ابو جبله) است ، که متصور نیست بهرام شاهنشاه ساسانی چنان چیزی را قبول کند ، بویژه که کنیه نهادن در میان اعراب هم بعد از اسلام رواج یافت و قبل از اسلام کنیه نهادن در میان عرب مطابق نص تواریخ نبوده و در میان اشخاص تاریخی هم هیچ دیده نمیشود چنانکه تابعه و غسانیان و آل نصر و رجال قریش جز ابوسفیان هیچیک صاحب کنیه نبوده اند .